

اسلامزدگان به کردار دشمن ایرانیان هستند

هر سخن یا گفتاری می تواند در گستره-ی ویژه-ای، که ما آن را آزموده-ایم، راست و درست باشد. ولی ما سخنان و گفتارها را در هر پهنه-ای نیازآموده-ایم. سخنان دروغ هم می توانند، در پندارهای واژگون، درست پنداشته شوند. نمونه-ای راست و ناراست: "هرکس به تنهایی کم توان است"، این سخن در همه جا درست نیست. آسان تر است که یک کس دانش و توان خودش را خودش آزمون کند. زیرا بیشتر نیازهای انسان در خور توان او هستند. در جامعه-ی ایران انبوه مردم، به زور، از ترس یا از نادانی، عبد الله و سرکوب ولایت فقیه هستند. ولی هر کس می تواند به تنهایی، جدا از عقیده-ی حاکم بر اجتماع، اندیشه-ای آزاد داشته باشد و با خرد خودش زیبایی و زشتی-ها را شناسایی کند.

برای انبوه مردم بسیار دشوار است که بتوانند همگی، در یک راستا، زشت یا زیبا، نیک یا بد، راستی یا کژی را شناسایی کنند. ولی برای هر کس، که شک ورز و گستاخ باشد، آسان است که خرد خود را، از بندهای عقیده-های پوسیده، رها سازد و آزادانه پدیده-ها و ارزش های اجتماعی را بررسی و ارزیابی کند.

هر ایرانی می تواند به تنهایی یک کس باشد ولی همه-ی مسلمانان با ایمان، که برده-ی ولایت فقیه و گماشته-ی ایران ستیزان هستند، همگی با هم هیچ کس هستند. زیرا هیچ یک از آنها انسانی آزاد، یعنی خودش، نیست بلکه مخلوق الله است. همه-ی آنها در بند ایمان گرفتارند و نمی توانند خودشان خوب یا بد را شناسایی کنند.

درست است که مسلمانان، با زنجیر ایمان به هم بسته شده-اند، آنها می توانند توفانی از خشم بشوند و هزاران انسان را در یک روز گردن بزنند. ولی یک خردمند این زور را، توان آگاهانه-ی انسان نمی شمرد. زیرا در زمینلرزه یا گسترش یک ویروس یا انفجاراتمی بسیاری از مردم جان می بازند. توفان مرگ آور برخاسته از فرهنگ مردم نیست. بهره-ای که می خواهیم از این پیشگفتار برداشت کنم این است:

اگر می پنداریم که ما به تنهایی نمی توانیم میهن مان را از چنگال فرومایگان بیگانه آزاد کنیم، اگر انبوه مردم ایران، در دود زهر آگین اسلام، از خودبیگانه شده-اند و به بردگی-ی الله درآمده-اند. اگر هر اندیشه-ای که از خرد انسان برخاسته باشد، در خشم شریعت اسلام، می خشکد. اگر دیوار ترس و بی داد، دیدگاه ما را، از دیدن راستی دور داشته است. ولی با همه-ی این شوربختی-ها، هر کس می تواند بندهای خرد خود را از چنگال ایمان به شریعت پاره کند و دستکم در درون خود آزاد باشد و آزادانه بیندیشد.

حکومت اسلامی با همه-ی نیروی خود می کوشد که کسی آزادانه نیندیشد، نه این که همه اسلامی اندیشه کنند، بلکه هر کس بند خرد خود را به عقیده-ای بسپارد، که آن عقیده، بر خرد او حاکم باشد. روشنفکران اسلامزده، که خوداندیشی را فراموش کرده اند، از همین دیدگاه به فرمانروایی می نگرند.

بیشترین این روشنفکران گفتار دیگران را، بدون آن که درون مایه-ی آنها را بشناسند، بازگو می کنند. این کسان آزادی و دموکراسی را در این می پندارند، که هر کس آزاد است تا از هر عقیده-ای، از هر حزبی یا از هر کسی، که خوش دارد، پیروی کند. یعنی هر کس آزاد است که به بردگی-ی عقیده فروشانی که خودش می پسندد درآید، هر کس آزاد است که برده دار، ارباب، شبان و مولای خود را خودش برگزیند.

آنها نیازی نمی بینند که انسان آزادانه با خرد خودش بیندیشد. زیرا آنها، از راه ایمان، ناخودآگاه می پندارند که انسان نادان است و نمی تواند خودش زیبایی و زشتی را شناسایی کند.

در دیدگاه این روشنفکران دموکراسی، سامان کشور آرای نیست، بلکه حکومتی است که در آن، اندک شماری عاقل، نه دانا، احکام خود را، بر انبوه مخلوق پراکنده، نه آزادگان، امر کنند. یعنی حکومت مخلوق عاقل بر بردگان غافل. مخلوق عاقل آزاده-ای خردمند نیست، مخلوق بندگی می کند تا برای خالق بردگانی را به بند بکشد.

(معنای حکومت، حکم، حاکم، خالق، مخلوق با مینوی فرمانروایی، فرمان، فرمانروا، آفریننده، آفریده برابر نیستند)

حکومت اسلامی، با احکام شریعت بر مردم حکم می راند، او ایزاری بهتر از دروغ-های اسلامی ندارد که بتواند مردم را در بردگی به پروراند تا اسلام را بر دوش آنها استوار دارد.

حکومت نیازی ندارد که همگان مسلمان با ایمان باشند بلکه او بیشتر نیاز دارد که کسی پیوندی با خویشتن نداشته باشد. هنگامی که ایرانی از خویشتن بریده شد، خواه ناخواه، او برده داری یا بُتی را می جوید تا از او اطاعت یا او را عبادت کند.

این است که در دوران حکومت‌های اسلامی هر اندیشمند یا دانشمندی که در ایران پیدایش یافته است یا او را کشته‌اند یا نگذاشته‌اند که کسانی سخن او را بشنوند. در این زمان، جباران و مکاران اسلامی، دوباره دانشمندانی چون پورسینا، رازی و بیرونی را، که در شریعت اسلام مرتد خوانده شده‌اند حتا جان برخی از آنها را گرفته‌اند، مسلمان می‌کنند و از نام آنها پوسته‌ی ننگین اسلام را آرایش می‌دهند.

برای اسلام بسیار سود بخش است که جهانیان از اندیشمندان ایران به بزرگی یاد کنند و آنها را دانشمندان اسلامی بنامند. ولی برای اسلامفروشان بسیار زیان آور است، اگر آشکار گردد که این کسان چه اندیشه‌ای داشته‌اند و چرا آنها "مرتد" شناخته شده بودند.

مجاهدین بیابانگرد، از زمانی که ایرانیان را سرکوب کرده‌اند، با خشنوت بسیار کوشیده‌اند که نشانه‌های ایرانیان را نابود سازند و آنها را از یاد تاریخ بزدایند. این نامردمان بی فرهنگ، هر ارزش فرهنگی، که توان نابود کردن آن را نداشته‌اند، آن را واژگون و به زهر اسلامی آلوده کرده‌اند.

با همه‌ی خشمی و زوری که در این راه به کار برده‌اند، خشمآوران نتوانسته‌اند که پیوند همه‌ی یادمان‌های فرهنگ ایران را پلید کنند. زیرا برخی از این ارزش‌ها در هسته‌ی واژه‌ها و بُن داده‌ها خاموش آرمیده‌اند. دیگر نوشتارهایی که برون از دسترس این فرهنگ ستیزان بوده‌اند، یا سنگ نوشته‌هایی بوده‌اند که مجاهدین نه هوش خواندن و نه توان ویران کردن آنها را داشته‌اند. همچنین نگاره‌های هنر، دست ابزارها و نشانه‌هایی که در زیر یا رویه‌ی ویرانه‌ها بر جای مانده‌اند.

افزون بر این، سرشت میهن پروری و بیزاری از بیابانگردان مهاجم است، که ناخودآگاه در درون هر ایرانی، که او اکنون از خود بیگانه شده است، گرم ولی خاموش به جای مانده است.

از این روی حکومت اسلامی بر آنست که میهن ایرانی را به مملکت اسلامی پایدار سازد تا مردم ندانسته مهر به ایران را به سوی دشمن خود، اسلام، روان کنند. از سویی هم بیزاری از جهادگران را، که از ستم و خشم مجاهدین اسلام برخاسته است، ناخواسته و ندانسته بر فرمانروایان پیشین ایران فرود آورند.

کتاب‌هایی که ایرانیان اسلامزده، از زبان‌های بیگانه به فارسی برگردانده‌اند، دانسته و آگاهانه به ناراستی آلوده و بی ارزش کرده‌اند. مسلمانان با ایمان، قرآن را هم، به هر زبانی که برگردانده‌اند، به دروغ آلوده کرده‌اند.

کسانی که به علم و قدرت الله ایمان دارند، از بازگو کردن آیات زشت و اوامر پست الله پرهیز و به ناچار قرآن را هم با دروغ بزرگ می‌کنند و خود را به لعنت الهی گرفتار می‌سازند. (الله علم دارد نه دانش، قدرت دارد نه نیرو)

اسلامزدگان از راستی و درستی بیزارند، آنها میزانی برای سنجش ندارند که بتوانند زیبایی و زشتی را شناسایی کنند، آنها از کتاب‌ها و بناده‌هایی سخن می‌گویند که حتا نمی‌دانند در چه زمانی، به چه دبیره‌ای و به چه زبانی نوشته شده‌اند، آنها نوشته‌هایی که در دسترس دارند، با کژی و نادانی، بازنویسی و تک رار می‌کنند. این است که همه‌ی نوشتارهای تازه به رنگ دروغهای کهنه آلوده شده‌اند.

شگفتی نیست، که ایران ستیزان، ارزش‌های فرهنگ ایران را زشت یا آنها را واژگون نشان دهند. ولی دریغ است، که کسانی، در پوشش پژوهش "ایران شناسی"، زهر خود را به نشانه‌هایی، که تا کنون کمتر به کینه‌ی شریعتمداران آلوده شده‌اند، وارد کنند و ما را در دام دشمن بفریبند.

از این روی حکومت اسلامی، ایران ستیزان یا خودفروشان را، به نام پژوهشگر، برای زشت ساختن یاد ماندگان و نشانه‌های فرهنگی می‌گمارد. هر چند که این کسان خود را بسیار ارزان می‌فروشند ولی زبانی بسیار گران به مردم ایران وارد می‌آورند.

برای نمونه به برآیند کردار کینه ورزانی اشاره می‌کنم که به زشت نگاشتن منش کوروش پرداخته‌اند.

نشانه‌های زشتی، که ایران ستیزان به کردار کوروش می‌چسپانند، بر پایه‌های سست و دروغ نهاده شده‌اند و جوینده‌ای نمی‌تواند در این افسانه‌های بی بنیاد پژوهش کند.

آنها در رویدادهایی ستیزه می‌جویند که، اگر هم اندکی از کنار راستی گذشته باشند، ۲۵۰۰ سال زمان بر آنها رفته است.

این کسان برخوردار می‌شوند که می‌خواهند زشت نشان بدهند، با زرنگی و دورنگی، آن را با ایدآل-های حقوق بشر، که هنوز در هیچ کشوری هم وجود ندارند، ارزیابی می‌کنند. آنها دانسته هر بافته-ای را به زشتی و پلیدی رنگ کرده و بر پیشانی-ی ایرانیان می‌نشانند.

جهدگرانی که ایرانیان را کشتار کرده-اند، آنها در را الله گردن می‌زده-اند، برای اسلام غارت و شهرهای کافران ویران می‌کرده-اند، آنها هیچ گونه شناختی از کشور داری و فرمانروایان ایران نداشته-اند.

ولی حکومت اسلامی برآست: هر سرافرازی، که ایرانیان از فرهنگ خود دارند، لگدمال کند تا شریعت زشت و پلید مهاجمین بیابانگرد چشم جان را آزار ندهد.

کوروش در همین سده نزدیک، مانند سیمرغ از خاکستر ۲۵۰۰ ساله، دوباره به پرواز درآمده است. آنچه که از کوروش گفته شده است از سنگ نوشته-ها و نشانه-های باستانی است که باستان شناسان نامسلمان، از زبان-های کهن، که با نشانه-های میخی داشته-اند، به زبان های انگلیسی برگردانده و جهان را با فرهنگی باشکوه شگفت زده کرده-اند.

ایرانیان اسلامزده حتما نتوانسته-اند، این نوشته-ها را، به درستی به زبان فارسی برگردانند. نوشته-هایی، تا کنون به فارسی یافت می‌شوند، با واژه-هایی برگردانده شده-اند که با سنگ نوشته-ها برابر و همسنگ نیستند. زیرا بیشتر این ایرانیان خود مسلمان بوده و آشنایی درستی با تفاوت درون مایه-ی واژه-ها در زبانهای پهلوی، انگلیسی، فارسی و عربی نداشته-اند.

این چندان سنگین نیست که تا چه اندازه، داستان-های ستیزه جویان، نادرست و به دروغ آلوده باشند ولی این بسیار سنگین است که " دشمنان " از آنها چگونه بهره می‌گیرند و آن برداشت را در چه سویی به کار می‌برند.

چیزی که دشمنان آزادگی به آن اشاره هم نمی‌کنند این است. که ایرانیان در ۲۵۰۰ سال پیش، فرهنگی را آفریده-اند، که سرکرده-ی آنها سامان انسان دوستی، برابری و آزادی را در فرمایش می‌نگارد. ارزش-های این فرمان از زبان یک کس بر نیامده-اند بلکه با بینش آن مردم پیوند دارند. این فرمان را، منشور کوروش می‌نامند.

هزار سال پس از این فرمان، از مردم حجاز کسی پدیدار می‌شود، که او از راه دست درازی به جان و داری-ی همزیستان و همسایگان خود، به حاکمیت می‌رسد. او احکامی را امر می‌کند که حتما مسلمانان از بازگو کردن آنها ننگ دارند:

هیچ خدای نیست جز الله، هیچ کس به جز الله توان شناخت پدیده-ای ندارد، انسان از خون گندیده به اراده-ی الله خلق شده است، کشتار دگراندیشان و دست درازی به هستی-ی نامسلمانان برای پیروان عبادت است.

هر کس با هر دیدگاهی، چه پست و تنگ و چه بلند و گسترده، به بینش آزادگان ایران و احکام شریعت اسلام بنگردنماد انساندوستی را در منشور کوروش و خشونت، ترس و ستم را در آیات قرآن می‌بیند، با وجودی که قرآن هزار سال دیرتر از منشور کوروش نوشته شده است.

شاید این ایران ستیزان نمی‌توانند تفاوت فرهنگ و شریعت را به درستی بفهمند.

فرهنگ: از بینش مردم ایران تراوش کرده نه از آسمان بر آنها فرود آمده است.

شریعت: از سوی الله برای مردم عرب زبان نازل شده نه از اندیشه-ی ایرانیان برآمده است.

هر اندازه هم که کوروش را جنگجو و او را کشور گشایی خشن و بیگانه ستیز بخوانند، ارزش-هایی، را که او در فرمایش ستوده است، نشان از فرهنگ شکومندی دارند که مردم ایران، در آن زمان، آفریده بوده-اند.

هر اندازه هم که رسول الله را جندالله و رحمان و الرحیم بنامند، انسان ستیز و خشونت اسلام در سراسر قرآن آشکار است. پسماندگی و زشتی شریعت اسلام را می‌توان هم اکنون، پس از هزار و چهار صد سال، به روشنی در زادگاه محمد، عربستان، دید.

هر اندازه هم که جهان آرای را، در فرهنگ ایران، زشت و ایرانیان را جاهل به نگارند، نشانی نیست که شتربانان عاقل و شریعتمداران الله حق سروری و برتری بر ایرانیان دارند.

کژپنداری، که در برخی از جستارهای خوش چهره-ای، به نام، دیده می‌شود، نمونه-ایست که به آن اشاره می‌کنم. شاید او پژوهش های پرارزشی هم داشته باشد. ولی در این پندارها به جز "مرادی" برای حکومت اسلامی نیست، کار او بیشتر "غیاث" برای اسلام آبادی است. پس سزاوار است که او را در این نوشتار "غبارآبادی" بخوانم. زیرا غباری، که

او پخش می کند، بر آلودگی-های فرهنگ ایران می افزاید.

غباری که این کس پخش می کند، زشت سازی-ی زرتشت و آموزه یا سرده-هایی که به نام او برجای مانده-اند. گرچه پژوهشگران نامسلمان، که از نگرش فلسفی-ی زرتشت برانگیخته شده-اند، نتوانسته-اند زادگاه و زمان زیست او را به درستی پیدا کنند. ولی بیشتر آنها بخش بزرگی از سرده-های گاتاها را (آنها که به زبان پهلوی هستند نه آنچه که به فارسی برگردانده-اند) از گفته-ها اندیشمندی، به نام زرتشت دانسته-اند.

آرمان و آموزه-ی زرتشت از سوی جامعه شناسان نامسلمان ستایش می شود. زیرا او از فرسودگی، نو ساختن گیتی، برای زیست آدمیان سخن می گوید. گفتار و رنج او نشانگر آنست که او مردمی را، که از شکار و اندکی دامپروری زندگانی داشته-اند، به سوی جامعه-ی کشاورزی در سامان شهر آرای، رهنمون بوده است.

اگر کسی در غبارافشانی، یا به گفته-ای در پژوهش، یافته است که پایه-ی گاتاها یا خود زرتشت بر زمینه-ی راست و درستی نهاده نشده-اند و می توان آنها را دروغ دانست. باید از این پژوهشگر پرسید: آیا نهج البلاغه، که ۳۰۰ سال پس مرگ علی، نوشته شده راست و درست است؟

آیا علی، که از ۱۱ سالگی همراه رسول الله بوده و به جز کشتن کافران و غارت داری آنها دانشی نداشته است چه گونه و کجا نوشتن یاد گرفته است؟

این "غبارآبادی" از خودش نپرسیده است: علی که در کوفه کشته شده و کسی از گور او نپرسیده است، چرا گور او را، سالهای دیرتر، در نجف پیدا کرده-اند.

چرا از خود نپرسیده: مگر مامون نادان بوده است، اسیر زاده-ای، که دشمن خانواده-ی اوست، به ولیعهدی برگزیند؟ "غبارآبادی" نمی پرسد: پیش از آنکه در می شهد، در جایی که آن را امروز قبر امام رضا می پندارند، گور چه کسی بوده است و کی و چگونه آن آرمگاه را به نام امام رضا دزدیده-اند.

دستکم "غبارآبادی" می تواند نشانی را پیدا کند که آیا این علی ابن موسی، این اسیر زاده، در خراسان بوده است یا شیعیان به دروغ برایش گنبد سازی کرده-اند؟

اگر پژوهش در پیرامون این کسان، برای یک اسلامزده، دشوار است آیا او می تواند امام زمان را، که آخوندها از هیچ خلق کرده-اند، در چاه جمکران پیدا کند؟ یا دستکم پژوهش کند که رساله-ی خمینی، یا رساله-های آیت الله های دیگر را، از رساله-ی چه کسی رونویسی کرده-اند؟

جای شگفتی است: که برخی عکس خودشان را در آینه نمی بینند ولی عکس خمینی را توی ماه می بینند.

با وجودی که جهادگران بی فرهنگ در هنگام سرکوب ایرانیان همه-ی نشانه-ها و نوشتارهای ساسانیان را نابود کرده-اند، "غبارآبادی" از پژوهش، در این خاکسترها، دریافته است که زنان در زمان ساسانی از حقوق اجتماعی برخوردار نبوده-اند. دشمنی و کینه تیزی-ی این کس در پرسش های زیر آشکار می شود.

آیا جهادگران بی فرهنگ پس از آن، که زنان ایران را دزدیده-اند و تکه پاره کرده-اند، برای آنها آزادی آورده-اند؟

آیا مجاهدین با کشتار و به بردگی کشیدن و فروختن زنان و دختران ایرانی در بازار مدینه برای آنها حقوق اجتماعی ایجاد کرده-اند؟

آیا در زمان ساسانیان زنان در هند، چین، روم یا در اروپا بیشتر از زنان ایران آزادی داشته-اند؟

آیا در همین امروز زنان حتا مردان در عربستان حقوق بشر را می شناسند؟

آیا زنان و دخترانی که، در همین حکومت اسلامی، به دست گماشتگان با ایمان، در زندان-های شریعت، با رنج بسیار جان می سپارند از حقوق اجتماعی برخوردارند؟

از همه روشن تر آیا در سرزمین ایران، که نامردمانی بی فرهنگ بر مردمانش حکمران شده-اند، بشر مفهوم درستی دارد که حقوقی داشته باشد؟

"غبارآبادی" نتوانسته است ببیند که در کنار خودش زنان را با "مبلغی معلوم" و برای "مدتی معلوم" می خردند، می فروشند، اجاره و رهن می دهند. ولی او دیده است که بر زنان ایران در ۲۰۰۰ سال پیش سخت گیری می شده است.

مگر ساسانیان یا زرتشت یا کوروش بر ما حاکم هستند که باشتاب، در داستان های بافته شده، پژوهش کنیم؟ ولی نیازی نمی بینیم که نگاهی هم بر ستم حکومت اسلامی، که بر مردم ایران وارد می آورد، بیاندازیم.

می گویند „غبارآبادی“ در ایران است و می ترسد سخنی از اسلام بگوید. کسی امیدی ندارد که او اسلام را نقد کند، ولی نیازی نیست که او زبان آخوندها و جهادگران را دراز کند، نیاز هم نیست زشتی هایی را، که گردآوری می کند، با زیبایی های ایدآل بسنجد بلکه او می تواند آیات قرآن را معیار بگذارد.

گمان نمی رود که در حکومت اسلامی هم، کسی که این همه از سخت گیری های دوران ساسانیان سخن می راند، اگر اندکی هم از پیشرفت دانش و هنر در آن دوران سخن بگوید از درآمدش بکاهند.

„غبارآبادی“ نمی تواند ببیند و نمی خواهد ببیند که امروز ننگین ترین حکومت جهان، یعنی حکومت ولایت فقیه، یعنی حکومت شبان بر گوسپندان، یعنی حکومت شیادان بر فریب خوردگان در ایران بی داد می کند.

ساسانیان یا زرتشت ایرانی و از فرهنگ خودمان برخاسته-اند، اگر آنها زشت باشند یا زیبا بوده-اند سیمای بینش ما را نشان می دهند. ما نیازی نداریم که، با خون آزادگان و دگراندیشان، خود را بزک کنیم. ولی شریعت اسلام، چهره-ی الله را می نگارد، از مردمی بیابانگرد و جهادگر برآمده است، جهادگران، با خشونت و ستم بسیار، ایرانیان را سرکوب و خانمان آنها را ویران کرده-اند.

میهن پروران ایران هرگز این ننگ را نپذیرفته-اند که دشمنان آزادی بر کشور آزادگان حکمرانی کنند.

حکومت اسلامی، به کردار و به گفتار، ایرانیان را تا آن اندازه خوار و پست نشان داده است که از خودبیگانگانی به زشت ساختن فرهنگ ایران دست می برند.

هر کس که خود را ایرانی می پندارد، اگر از دیدن حکومت شریعتمداران، که نشان نژادپرستی و ننگ بشریت است، شرمگین نمی شود، او یا برده ایست از خود بیگانه و نادان یا خود فروخته ایست ارزان و ایران ستیز.

کسانی که زشتکاری و انسان ستیزی را، در حاکمیت الله، نمی بینند و به زشتی-هایی، که نیاز دشمنان ایرانیان هستند، می پردازند، آنها یا میهن فروشانی هستند نابخرد یا بیگانگانی هستند کینه توز، آزمند، فرهنگ ستیز و ناجوانمرد که پس از هزار و چهار صد سال ستمکاری نمی توانند از پسماندگی-ی خود بکاهند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de